

سفرنامه اربعین

محمود شریفی

چکیده

سفرنامه گزارشی است که نویسنده در آن، مشاهدات خود را از اوضاع سرزمین‌هایی که به آنها مسافرت کرده شرح می‌دهد. نویسنده سفرنامه، اطلاعاتی از موقعیت جغرافیایی، جمعیت، آب و هوا، بناهای تاریخی، مساجد، بازارها، آداب و رسوم ملی و مذهبی مردم و هرآنچه در طول سفر دیده یا شنیده در اختیار خواننده می‌گذارد؛ از این رو سفرنامه‌ها در بردارنده اطلاعاتی درباره وضع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی سرزمینی که به آن مسافرت شده هستند.

در این میان سفرنامه‌های مذهبی به سبب بعد معنویشان از اهمیت دوچندان برخوردارند. یکی از مهم‌ترین سفرهای معنوی در فرهنگ تشیع، سفر پیاده به کربلا در اربعین حسینی است که همه‌ساله با حضور میلیونی زائران سیدالشهدا (علیه السلام) برگزار می‌شود. این نوشتار، گزارش پیاده‌روی زیارت اربعین است که نویسنده در آن، مشاهدات خود را از این سفر معنوی که از نجف آغاز می‌شود و تا کربلا ادامه می‌یابد با جزئیات تمام شرح داده است.

واژگان کلیدی: سفرنامه، اربعین حسینی، پیاده‌روی، زیارت اربعین، امام حسین (علیه السلام)

مقدمه

ای عزیزان سفر کرب و بلا در نظر است
ما خبر کرده و رفتیم، سفر بی خطر است

سال‌ها بود که درباره مراسم باصفای پیاده‌روی زیارت اربعین چیزهایی از دوستان و بزرگان و توفیق یافتگان آن می‌شنیدم و همیشه شوق داشتم که این توفیق شامل حال من نیز بشود، تا این که در سفر حج سال ۱۳۹۲ هجری شمسی با یکی از بستگان تصمیم گرفتیم که به زیارت اربعین سیدالشهدا علیه السلام نیز برویم و ایشان نیز استقبال کرد. پس از بازگشت از حج تمتع، برنامه را با یکی از دوستان اهل نجف که در رفتن به زیارت عتبات عالیات توفیق بیشتری دارد، در میان گذاشتیم و ایشان نیز استقبال کردند. البته من از جهت پادردی که دارم، نگران بودم که موفق به این سفر نشوم، یا این که خود و دوستانم را به زحمت بیاندازم. از این رو متوسل به استخاره با قرآن شدم که در نتیجه، آیه هفتاد سوره توبه آمد که بسیار نیکو بود. لذا تصمیم برای سفر قطعی شد و این را به دوستان اطلاع دادم.

در تاریخ سه‌شنبه ۲۶ آذرماه ۱۳۹۲ (۱۴ صفر) همراه آقایان قدیانی و علوی و دو نفر از بستگان ایشان که زحمت تهیه روادید و بلیط هواپیما را کشیده بودند، ساعت ۸/۵ صبح از فرودگاه بین‌المللی امام خمینی علیه السلام به طرف نجف اشرف پرواز کردیم.

ورود به نجف اشرف

زیارت امام علی علیه السلام

امام ششم علیه السلام به یکی از اصحابشان فرمودند: «هر کس جدم را در حالی که عارف به حق اوست، زیارت کند، خداوند برای هر قدمش یک حج مقبول یا عمره نیکو می نویسد و به خدا قسم! قدمی که در زیارت حضرت امیر علیه السلام غبار آلوده شود، سواره باشد یا پیاده، آتش جهنم را نصیب آن قدم نمی کنم». سپس به او فرمود: «این حدیث را با آب طلا بنویسد»^۱. پس از یک ساعت و ربع به فرودگاه نجف رسیدیم و پس از انجام کارهای گذرنامه در فرودگاه، با یک اتوموبیل عازم نجف شدیم و نزدیک اذان ظهر، در شارع «ثوره العشرین» در حدود دو کیلومتری حرم پیاده کرد که هنوز مقدار زیادی با حرم فاصله داشت و مأمورین از عبور وسایل نقلیه به دلیل تأمین امنیت مراسم اربعین جلوگیری می کردند.

صدای اذان را که شنیدیم، به مسجد شاکری که در همان نزدیکی بود رفتیم و تا وارد شدیم، چون امام جماعت نیامده بود، زائران اصفهانی به این جانب پیشنهاد کردند که نماز را با جماعت بخوانیم و نماز ظهر و عصر را با زائران خواندیم و سپس به طرف حرف مطهر مولای متقیان حرکت کردیم. در بین راه به یکی از موکبها^۲ رسیدیم که پیرمردی به ما اشاره کرد ناهار حاضر است. ما هم هر کدام غذایی گرفتیم و مانند دیگر زائران کنار خیابان و چادرها غذای نذری ای که به عشق امام حسین علیه السلام تهیه شده و بسیار ساده و خوشمزه بود، میل کردیم و به حرکت ادامه دادیم تا به نزدیک حرم رسیدیم.

پس از عرض ارادت و سلام از بین صحن به طرف مکانی که آقای علوی پیشنهاد کرده بود، روانه شدیم و از شارع الرسول مقابل باب القبله صحن مطهر حرکت کردیم و پس از رسیدن به شارع بنات الحسن، به مکتبه الامام الحسن المجتبی علیه السلام وارد شدیم که توسط مرحوم علامه حاج شیخ باقر شریف قرشی تأسیس شده است. پس از ورود، از طرف فرزند برومند و مخلص ایشان، جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ مهدی قرشی استقبال شدیم و پس از پذیرایی، به اطاق بزرگی که در طبقه سوم مکتبه بود و برای پذیرایی از میهمانان زائر آماده شده بود، راهنمایی شدیم.

پس از مقداری استراحت چون شب چهارشنبه بود و رفتن به مسجد سهله مورد عنایت

زوّار و به آن سفارش شده است، با اصرار حاج آقای علوی که مدیریت گروه را بر عهده داشت، عازم مسجد سهله شدیم و موقع نماز مغرب و عشاء به سبب کثرت جمعیت، موفق به شرکت در نماز جماعت عمومی مسجد نشدیم؛ بلکه این جانب نماز مغرب و عشاء را به امامت آقای علوی خواندم و پس از انجام اعمال مسجد سهله و نماز مخصوص شب چهارشنبه، برای زیارت به حرم مطهر مشرف شدیم که ازدحام جمعیت بسیار چشم گیر بود. در ورودی حرم حضرت امیر علیه السلام زائران که اکثراً جوان بودند، دسته جمعی می آمدند و با شور و شوقی عجیب و با شعار «لیک یا علی» و «حیدر حیدر» وارد حرم می شدند که بسیار صحنه زیبا و جالبی بود و حال معنوی به انسان می داد و اشک ها جاری می شد.

روز بعد یعنی چهارشنبه ساعت ده صبح به مسجد کوفه رفتیم و ساعت حدود چهار بعدازظهر به نجف برگشتیم و نزدیک بازار روبه روی میدان امام صادق علیه السلام در رستورانی، نهار و شاممان را یکی کردیم و سپس برای نماز مغرب و عشاء به مسجد شیخ انصاری رفتیم و شب هم به حرم مشرف شدیم. روز پنجشنبه را در نجف اشرف ماندیم و روز جمعه ۲۹ آذر صبح ساعت هفت صبح به طرف کربلا حرکت کردیم.

چند روزی که در نجف بودیم، همه جا نهار و شام و صبحانه صلواتی برقرار بود و نیاز به تهیه مواد غذایی و رفتن به رستوران نبود و غذاها هم بسیار متنوع و خوشمزه بود. مردم فوق العاده به زائران احترام می کردند. باید اشاره کنم که فاصله حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا بیرون شهر که حدود شش یا هفت کیلومتر است، ستون های برق در مسیر حرکت زوّار را شماره گذاری کرده اند که در این فاصله ۱۸۳ ستون بود و از آن جا تا حرم امام حسین علیه السلام ۱۴۳۰ عمود می باشد. یکی از فواید این شماره گذاری ستون ها، آدرس دهی آسان بود؛ یعنی زائران با یکدیگر قرار می گذاشتند که اگر از هم جدا شدند یا یکدیگر را گم کردند در کنار ستون شماره چند، همدیگر را ببینند، یا اگر کسی خسته شد و سوار ماشین شد، در کنار ستون شماره فلان بایستد یا حسینیه فلان گروه و فلان عالم نزدیک ستون شماره چند است.

غیر از چای شیرین و ترش ۳ و قهوه و نهار و شام و صبحانه های متنوع، انواع خوردنی های دیگر مانند شلغم، فرنی، میوه های مختلف، لوازم بهداشتی و داروهای مورد نیاز زائران در نقاط مختلف در کنار جاده و دکه ها توزیع می شد و در مانگاها های سیار، این وسایل را رایگان در اختیار زائران اباعبدالله الحسین علیه السلام قرار می دادند.



برای پیاده‌روی از نجف تا کربلا دو مسیر وجود دارد که یکی معروف به «طریق جدول» است و حدود سی کیلومتر دورتر از راه معمولی است و معمولاً علما از قدیم تا کنون از آن مسیر می‌روند؛ ولی ما از راه معروف که همان جاده اصلی ماشین‌رو نجف تا کربلاست، رفتیم که حدود ۸۵ کیلومتر است. این جاده دارای چهار مسیر است که یک راه مخصوص پیاده‌روهای نجف به کربلا و یک جاده هم مخصوص پیاده‌روهای از کربلا به نجف است که بیشتر در ایام شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام حسن مجتبی و امام رضا علیهما السلام از کربلا به نجف می‌روند و دو جاده هم در وسط آن دو واقع شده که مسیر رفت و برگشت ماشین‌ها می‌باشد. در ایام پیاده‌روی اربعین، مسیر پیاده‌روها و ماشین‌های نجف به کربلا هر دو به زائران پیاده اختصاص یافته بود و ماشین‌ها از جاده ماشین‌رو از کربلا به طرف نجف می‌رفتند و ماشین‌های راهی نجف از پیاده‌روی کربلا به نجف استفاده می‌کردند.

در بین راه نجف و کربلا در بعضی از منزل‌ها و موبک‌ها زائران ایرانی بسیاری را می‌دیدیم که از شهرها و روستاهای مختلف آمده بودند؛ از جمله به گروهی ۴۵ نفره رسیدیم که از یکی روستاهای استان لرستان آمده بودند. سه نفرشان سال گذشته از همان روستا تا کربلا که بیش از ۱۱۰۰ کیلومتر است را پیاده آمده بودند.

زائران از کشورهای مختلف دنیا و با فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوت و از طفل شیرخواره گرفته تا پیرمرد هشتاد ساله، از عالم و دکتر و مهندس و مجتهد و مرجع تقلید و جوان‌ها و زن‌ها و معلول و نابینا و ... در بین زوار بودند که بعضی با ویلچر حرکت می‌کردند. بعضی از زائران گوسفند قربانی همراه داشتند که آن را با طناب بسته و برای قربانی کردن به کربلا می‌بردند و در کنار موبک‌ها هم تعداد زیادی گوسفند و شتر و گاو به چشم می‌خورد که هم برای قربانی بود.

صحنه‌های عجیبی در بین راه می‌دیدیم که به هیچ عنوان نمی‌شود آن همه ایثار و صفا و صمیمیت‌ها و صحنه‌های دیدنی را با نوشته و فیلم و عکس و غیره منعکس کرد. فقط باید رفت و عشق مردم به ساحت مقدس اهل بیت علیهم السلام را دید؛ به‌ویژه عشق به سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را لمس کرد و آن‌جاست که انسان با دیدن آن صحنه‌ها به یاد صفا و صمیمیت و ایثار و گذشت در دوران انقلاب اسلامی ایران می‌افتد که چقدر مردم

ایران همدل و باصفا و صمیمی در کنار همدیگر بودند و چقدر به یکدیگر عشق می‌ورزیدند و به هم کمک می‌کردند و چگونه به نیازمندان رسیدگی می‌کردند و دیگران را از خود برتر می‌دانستند و ادب اسلامی را نسبت به هم رعایت می‌کردند.

هنگام اذان ظهر به حسینیه الزهراء علیها السلام رسیدیم و پس از برگزاری نماز جماعت به امامت سید عادل حکیم، سفره نهار در همان حسینیه گسترده شد. خود امام جماعت پس از نماز، سریع برخاست و عبا را کناری گذاشت و تقسیم غذا را بر عهده گرفت. پس از صرف غذا راه را ادامه دادیم و حدود ده کیلومتر که از نجف دور شدیم، به حسینیه آل ابراهیم رسیدیم که مربوط به نوادگان مالکک اشتر بود. در آنجا با راهنمایی دست‌اندرکاران حسینیه، حدود یک ساعت استراحت کردیم و دوباره به حرکت ادامه دادیم. در بین راه، بعضی از دوستانی را که در نجف و در مکتبه امام حسن علیه السلام با آنها آشنا شده بودیم، دیدیم. جالب بود که در بین راه، علاوه بر موکب‌ها که پذیرایی صلواتی می‌کردند، مکان‌هایی هم برای فروش میوه و حتی کتاب‌فروشی هم مستقر بود و کتاب‌های متنوعی را در معرض فروش گذاشته بودند. بعضی از خادمان زوار حسینیه، سینی بزرگ پُر از خرما را روی سر گذاشته و وسط جاده روی صندلی نشسته بودند و مردم از خرماهای روی سینی میل می‌کردند. در کنار موکب‌ها و در کنار جاده، صندلی‌های پلاستیکی و مبل‌های نسبتاً خوب و تمیزی بسیاری گذاشته بودند تا زائران خسته روی آنها استراحت کنند.

وقتی به ستون ۲۲۵ رسیدیم که دیگر آفتاب نزدیک به غروب کردن بود. پیرمردی از کنار حسینیه‌ای که ایستگاه صلواتی آنها بود، ما را صدا زد و اصرار کرد که برای صرف عصرانه یا شام به آنجا برویم. ما هم دعوتشان را پذیرفتیم و پس از صرف غذا دوباره حرکت کردیم. مقداری که راه رفتیم، به ساختمانی که به نام حضرت امیر علیه السلام مزین شده بود، رسیدیم. می‌خواستیم وارد آنجا شویم تا نماز مغرب و عشاء را بخوانیم که شخصی به نام ابوظافر جلو آمد و با اصرار تمام از ما خواست که شب را مهمان او شویم و گفت که ماشین هم آماده است و سوار شویم. دوستان پذیرفتند و حرکت کردیم. وقتی به اتومبیل ایشان نزدیک شدیم، دیدیم چند نفر مهمان دیگر را هم یافته که سوار ماشین شده‌اند. ما هم گفتیم اگر راه نزدیک است، پیاده می‌آییم. ایشان قبول کرد و سریع آن مهمان‌ها را برد و ما هم همراه باجناب ایشان که آنجا بود، پیاده به راه افتادیم.

در مسیر ساختمان بسیار بزرگی را دیدیم و پرسیدیم این ساختمان چیست؟ گفتند این جا مخزن و انبار عتبه مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است. از کنار آن ساختمان گذشتیم و به مزرعه‌ای رسیدیم که منزل و مهمانخانه ابوظافر بود و در وسط مزرعه واقع شده بود. سپس وارد اطاق بسیار بزرگی شدیم و نماز مغرب و عشاء را به امامت جناب علوی به جا آوردیم. پس از نماز، با چلوماهی و مرغ، همراه با سبزی مزرعه صاحبخانه پذیرایی شدیم. پس از شام با بعضی از زائران دیگر که چهار نفر آنها ایرانی و اهل قم و عده‌ای هم از نجف آمده بودند، مشغول صحبت و مباحثه شدیم و من که قصد نوشتن سفرنامه را داشتم، به دوستانم یعنی آقایان قدیانی و محمودی فر گفتم: شما با زائران فارسی زبان صحبت کنید و اطلاعات را به من بدهید. به حاج آقای علوی هم گفتم شما با عرب‌زبان‌ها که معمولاً به زبان عربی شکسته (عامیانه) صحبت می‌کردند و ما خوب سخنان آن‌ها را نمی‌فهمیدیم، صحبت کنید و بعد به من منتقل نمایید.

بدین ترتیب با اکثر آنها صحبت کردیم و معلوم شد که یکی از زائران هم روحانی تقریباً شصت ساله‌ای بود که لباس عربی پوشیده بود و به آقای علوی گفت: من شما را در نجف زیاد دیده‌ام. نامش شیخ طالب سهلانی و از روحانیون نجف بود و فارسی را می‌فهمید و به فارسی صحبت می‌کرد. می‌گفت از اساتید مدرسه غروی که داخل ساختمان عتبه مقدسه حضرت امیر علیه السلام است می‌باشد و حدود هشت سال، یعنی بعد از سقوط صدام، هر سال اربعین با پای پیاده به کربلا می‌آید.

یکی دیگر از همراهان گفت که از دیاله آمده‌ایم که در سیصد کیلومتری نجف واقع است و چند روز پیش مهندسین و کارگران ایرانی در آن جا مورد حمله وهابیون سلفی قرار گرفتند و عده‌ای به شهادت رسیدند.

دیگری که در این راه با تجربه‌تر بود می‌گفت: من از سماوه که صد کیلومتری نجف است، آمده‌ام و فرزند هشت ساله‌ام را هم آورده‌ام که او هم از نوجوانی این راه را یاد بگیرد و راه مرا ادامه دهد. چهار نفر ایرانی که جوان بودند، همه از شهر مقدس قم آمده بودند. یکی از آنها می‌گفت من سال گذشته هم پیاده آمده بودم و امسال با دوستان از راه چذابه به نجف آمدم و از آن جا عازم کربلا هستیم.

پس از این گفت و گوها و صرف چای، داشتیم آماده استراحت می شدیم که دیدیم یک گروه ۲۵ نفری از زائران ایرانی وارد اطاق شدند، ولی صاحبخانه وقتی دید جا تنگ است، فوراً اطاق دیگری که داخل حیاط بود را آماده کرد و آنها را به آن اطاق برد تا استراحت کنند. زائران یک ساعت، بلکه بعضی دو ساعت پیش از اذان صبح بیدار شده و به نافله شب و مناجات با پروردگار خویش پرداختند و یکی از زیبایی های این سفر هم همین بود. همه زائران شب زود می خوابیدند و قبل از اذان صبح بیدار می شدند. آماده نماز صبح شده بودیم که باز هم به خاطر احترام فوق العاده مردم عراق به سادات، نماز را به امامت جناب علوی برگزار کردیم و ایشان پس از نماز، دعای عهد را از حفظ خواند و چند دقیقه بعد صبحانه صرف شد.

حدود ساعت هفت صبح به راه افتادیم و به خیل پیاده روها در جاده پیوستیم. لازم به ذکر است که تمام فرزندان صاحبخانه و باجناقش شب تا صبح با جان و دل در خدمت زائران بودند و صاحبخانه انگار از خوشحالی این که آن شب میهمانان زیادی را پذیرایی کرده، در پوست خود نمی گنجید. خداوند توفیق این سفر معنوی و زیارت اربعین را نصیب همه آرزومندان و عاشقان اهل بیت علیهم السلام کند که این سفر، حداقل یک بار همانند سفر حج بر هر شیعه ای لازم است.

بیشتر موکب ها دارای ساختمان محکم و به نام حسینیه برپا شده بودند و تعدادی از آنها هم چادرهای محکمی بودند که با شیوه ای خاص برپا شده بود و زائران را در مقابل سرما حفظ می کرد. فاصله ۸۵ کیلومتری بین نجف و کربلا پر از این حسینیه ها و چادرها بود و زمین خالی در مسیر جاده، بسیار کم به چشم می خورد.

صبح روز شنبه از مزرعه آقای ابوظافر پس از گرفتن چند عکس یادگاری، خداحافظی کرده و ساعت هفت صبح حرکت کردیم. هوا بسیار سرد بود؛ به طوری که همه زائران لباس گرم پوشیده بودند. صاحبان خیلی از موکب ها برای گرم شدن خود و زائران آتش روشن کرده و از زائران با گرمی آتش پذیرایی می کردند. بعضی هم پتوی مسافرتی به خود پیچیده بودند و به راه خود ادامه می دادند. در مسیر چندین جا دیدیم که غرفه هایی برپا شده بود و در آنها روحانیون آماده پاسخ گویی به مسائل شرعی زائران بودند.

در تمام طول مسیر شعارهای زیبای بسیاری به چشم و گوش می‌خورد که نظر زائران را جلب می‌کرد. این شعارها را روی پرچم‌ها و چادر موکب‌ها و روی کوله پشتی‌ها و ... نوشته بودند؛ مانند: «لیبک یا حسین»، «امیری حسین و نعم الامیر»، «نحن أبناء الخمينی»، «ارادوا قتلنا بقتل الحسین فقتلناهم بحب الحسین (علیه السلام)؛ یعنی دشمنان با شهید کردن امام حسین (علیه السلام) تصمیم داشتند ما را ریشه کن کنند، ولی ما با عشق به حسین و اظهار ارادت به او، آنان را نابود می‌کنیم. «الحسین سرِّ بقائنا»^۵؛ «نحن حسینیون ما بقینا»؛^۶ «ادعو للعراق فانه بلد الحسین (علیه السلام)»؛ «الحسین (علیه السلام) عبرة و عبره...»؛ یعنی امام حسین (علیه السلام) و حیات و شهادت او مایه عبرت و یاد حسین اشک آور است. مسیر را با شمردن ستون‌ها ادامه دادیم تا این که به عمود ۲۹۹ رسیدیم. در این جا حاج آقای علوی ساختمانی را نشان داد و گفت این جا مربوط به مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ جواد تبریزی است. مقابل حسینیه که رسیدیم، عکس ایشان در حال پیاده روی و با شعار «لیبک یا حسین» نظرها را جلب می‌کرد. چند دقیقه کنار این ساختمان توقف کردیم و دیدیم روی دیوار آن نوشته شده: «دارالصدیقه (علیه السلام)».

جلوتر که رفتیم دیدیم عده‌ی زیادی از زائران، شب را در بیرون ساختمان پشت دیوار با پتوهای ضخیم به سر برده‌اند. آن جا یکی از اساتید حوزه علمیه قم را ملاقات کردیم که می‌گفت من سال‌های قبل هم آمده بودم و دیشب به خاطر کمبود جا دوستان مرا در ماشین جا دادند و تا صبح داخل ماشین سواری خوابیدم.

از آن جا که حرکت کردیم، دیدیم موتور سه‌چرخه‌ها و تریلی‌ها بعضی از زائران را که خسته شده بودند و پیرمردها را سوار کرده و جلوتر می‌برند و هر جا که با کسی قرار دارند، پیاده می‌شوند. تنورهای سنتی بسیاری در کنار جاده درست کرده‌اند یا تنورهای برقی‌ای که در کانتینرهای متحرک جا داده‌اند، نان تازه می‌پزند و به زائران می‌دهند. بلندگوها در موکب‌ها و روی سه‌چرخه‌های در حال حرکت، با پخش سینه‌زنی و روضه و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) گوش را نوازش می‌دادند.

نزدیک اذان ظهر به حسینیه‌ای بزرگ رسیدیم که مربوط به یکی از قبایل عراق بود. صحن بسیار باصفایی داشت که دارای سرویش بهداشتی‌های تمیز و حمام‌های متعدد بود. پس از نماز ظهر و عصر آماده حرکت بودیم که دیدیم غذا برای زائران آوردند و میزبانان



جوان مشغول کشیدن و پخش غذا شدند. ما نیز نهار را همان جا صرف کردیم و سپس به راه افتادیم. حدود ساعت دو و نیم عصر بود که به شهرک حیدریه رسیدیم. این شهر که تقریباً میان راه نجف و کربلا در حدود ۴۰ کیلومتری کربلا قرار دارد. دوستان مایل بودند در صورت امکان، حمام عمومی در این شهر پیدا کنند و خود را شست و شو بدهند و گرد و غبار راه را که باعث خارش پوست شده بود را از تن بزدایند؛ ولی پس از پی گیری معلوم شد که در آن شهرک حمام عمومی وجود ندارد.

در کنار دکه و مویبی که دو جوان در آن جا میزبانی می کردند، چای خوردیم. آنها تعارف کردند که شب را همین جا بمانید و در منزل ما مهمان شوید؛ اما دوستان با توجه به این که هنوز بیش از دو ساعت به غروب آفتاب مانده بود، موافقت نکردند و به حرکت خود ادامه دادیم. این جا بود که پاهای جناب علوی درد گرفت. ایشان کفش ها را از پا درآورد و با پای برهنه و بدون جوراب به راه افتاد. غیر از صبح های زود که زمین بسیار سرد بود، بسیاری افراد دیگر هم با پای برهنه راه می رفتند.

نزدیک مغرب بود که پیرمردی با لباس عربی و چفیه و عبا جلوی ما را گرفت و دعوت کرد که شب را میهمان ایشان بشویم. من اشاره کردم که با آقای علوی صحبت کنید و ایشان رو به سید کرد و بر دعوتش اصرار کرد. ما هم چون بنا داشتیم هر کس اول ما را دعوت کرد، دعوت او را بپذیریم، پذیرفتیم. با او به طرف روستای «جمیل» که حدود پانصد متر بیشتر با جاده فاصله نداشت، رسیدیم. در راه منزل آن بزرگوار که ابوعلی نام داشت، دیدیم ماشین های سواری و غیر سواری مرتب زائران را به روستا می آورند و در منزل ها و مضیف خانه ها پذیرایی می کنند. وقتی نزدیک منزل ابوعلی رسیدیم، او ما را به مهمانخانه بسیار بزرگ خود که مقابل خانه اش بود، راهنمایی کرد. دیدیم حدود بیست نفر از زائران امام حسین علیه السلام که قبل از ما رسیده بودند، آن جا مستقر شده اند. ما هم کنار آنها نشستیم و پس از تجدید وضو، نماز مغرب و عشاء را با آقای علوی که قرائت عربی زیبایی دارند، به جا آوردیم. یکی از دوستان از میزبان پرسید که آیا حمام هم دارید؟ آنها جواب مثبت دادند و ایشان قبل از نماز مغرب و عشاء استحمام کرد و ما ۳ نفر هم پس از نماز یکی پس از دیگری به حمام رفته و خستگی راه تا اندازه ای از تنمان بیرون رفت و احساس نشاط کردیم. پس از

کمی گفت و گو با بعضی از میهمانان، حدود ساعت هشت و نیم برای استراحت آماده شدیم. در ضمن صحبت‌ها میزبان ما جناب ابوعلی می گفت این کار میهمان‌نوازی ما از اول محرم تا آخر ماه صفر ادامه دارد. واقعاً پذیرایی مردم در این ایام ستودنی و از روی اخلاص و ارادت کامل به امام حسین علیه السلام بود و من احتمال می‌دهم این از فرمایش خود امام حسین علیه السلام نشأت گرفته باشد که وقتی به سرزمین کربلا رسیدند، طبق روایتی که مرحوم طریحی نقل کرده است، زمینی را که قبر مقدس ایشان در آن واقع شده، از مردم نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خریداری کرد و آن را به ایشان صدقه داد و شرط فرمود تا (عاشقانش را) به قبرش راهنمایی کنند و زائران او را تا سه روز پذیرایی نمایند.^۶

در این منزل هم بیش از ۲۰ نفر زائر عراقی و غیر عراقی از شهرهای مختلف بودند. صبح دیدیم یک جوان ایرانی هم در میان میهمان‌ها هست که می گفت از ایران همراه مادرش به این سفر آمده است.

زیارت امام حسین علیه السلام

صبح روز یکشنبه هجدهم ماه صفر، پس از صرف صبحانه، اکثر زائران حرکت کردند؛ ولی گروه چهار نفری ما چند دقیقه دیگر توقف کردیم؛ چون هوا بسیار سرد بود. ساعت حدود هفت و نیم صبح از منزل ابوعلی حرکت کردیم. البته قبل از حرکت، به ایشان شماره تلفن و آدرس دادیم تا وقتی به شهر مقدس قم آمد، میهمان ما بشود که ایشان هم استقبال کرد.

در بین راه کاروانی را دیدیم با تجهیزات بسیار دیدنی، همراه با شتران آذین‌بندی شده و انواع پارچه‌ها و کجاوه‌های مزین که به صورت نمادین سرهای شهدا را که بالای نی‌ها بود، به نمایش درآورده و مرثیه‌خوانان حال معنوی خوشی به زائران می‌دادند و اشکشان را جاری می‌کردند.

در جایی دیگر دیدیم عده‌ای از عاشقان امام حسین علیه السلام در یک چادر، ماشین‌های لباسشویی برقی گذاشته و لباس زائران را می‌شویند و در کنار آن هم اطوهای بخار مستقر کرده و لباس‌ها را اطو می‌کنند و تحویل صاحبان آنها می‌دهند. در جای دیگر عده‌ای تنوره‌های دست‌ساز و برقی درست کرده بودند و با نان گرم و تازه از زائران پذیرایی می‌کردند.

در برخی چادرها، عده‌ای از جوانان و افراد مسن باتجربه، زائران خسته را دعوت کرده و آنها را مشت و مال داده یا به پاها و بدن آنها روغن‌های مخصوص مالیده و ماساژ می‌دادند تا خستگی راه از تنش بیرون برود. خلاصه هر کس به هر شکل که می‌تواند، در کار خدمت‌گزاری به زوار است و به این خدمتگزاری افتخار می‌کند و از خدا می‌خواهد زائری به او مراجعه کند یا این که دعوتش را برای پذیرایی و مهمانی بپذیرد.

در راه که می‌رفتیم، دیدیم عده‌ای از زائران امام حسین علیه السلام پیاده از طرف مقابل، از زیارت امام برمی‌گردند و به طرف نجف در حرکتند. گفتند: اینها زیارت را انجام داده و در حال بازگشت هستند؛ چون حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی (دامت برکاته) فرموده‌اند کسی که از روز شانزدهم به بعد وارد کربلا شود، می‌تواند زیارت اربعین را انجام دهد و بازگردد و لازم نیست تا روز اربعین در کربلا بماند.

پس از پیمودن چند کیلومتر، به دعوت روحانی سیدی برای صرف نهار به موكب ایشان رفته و با برنج و خورشید ساده‌ای پذیرایی شدیم و سپس به راه ادامه دادیم تا این که وقت اذان ظهر شد. به یکی از حسینیه‌های واقع در مسیر وارد شدیم و نماز را به جماعت اقامه کردیم. پس از نماز، گرفتیم مقداری جدی‌تر و سریع‌تر حرکت کنیم تا برای نماز مغرب و عشاء به شهرک امام حسین علیه السلام که در پانزده کیلومتری کربلاست برسیم. نزدیک غروب گلدسته‌های مسجد و ساختمان بسیار باشکوه و زیبای این شهرک از دور نمایان شد. به محض رسیدن به شهرک، دیدم این همان ساختمانی است که حدود دو سال پیش با برخی دوستان از آن بازدید کرده بودیم و بحمدالله اکنون تکمیل و مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. نماز مغرب و عشاء را در همین حسینیه به جماعت خواندیم.

سپس برای گرفتن جایی برای استراحت، به مسؤول مربوطه مراجعه کردیم. ایشان با احترام و تواضع به ما گفت که گنجایش این جا پنج هزار نفر است که پر شده و هیچ جای خالی نیست؛ ولی نماز که تمام شد در مسجد جا هست؛ تشریف ببرید و در مسجد مستقر شوید. دوباره به طرف مسجد حرکت کردیم و دیدیم مسجد تقریباً پر شده و هر کدام از زائران ساک و وسایل مختصر سفرش را کنارش گذاشته و جا گرفته است. ما هم به ناچار وارد شدیم و هر یک از دوستان جایی پیدا کردند و مستقر شدند. من هر جا نگاه کردم، جای

خالی که مزاحم دیگران نباشم نیافتم؛ اما ناگهان جای خالی محراب مسجد نظرم را جلب کرد. دیدم کسی مستقر نیست و امام جماعت پشت محراب جا گرفته است؛ لذا به سرعت به طرف محراب رفتم و با انداختن عباي خود در محراب مسجد که بسیار بزرگ و بدون فرش بود، در آن جا مستقر شدم. پس از چند دقیقه خادمان مسجد پتوهایی را آوردند و میان زوار تقسیم کردند.

وقتی آماده استراحت شدم، جوانی از اهالی نجف وقتی دید من یک پتو بیشتر ندارم و زمین زیر من هم سنگفرش و سرد است، فوراً یک پتوی دیگر برای من آورد و من هم با خیال راحت و در جای وسیع محراب مسجد استراحت کردم.

مثل روزهای دیگر و مانند دیگران، یک ساعت پیش از اذان صبح بیدار شدم و پس از نماز جماعت صبح و خواندن قرآن و دعا و رفتن اکثر زائران، دیدم باز دوستان همراهم عجله ندارند؛ لذا با خلوت شدن مسجد، در کنار تعداد زیادی از پتوها که روی هم انباشته شده بود، ورزش و نرمش صبحگاهی را انجام دادم و دوستان هم پس از انجام کارهای شخصی و تجدید وضو، عازم شدند و حرکت کردیم.

پس از طی مسافتی کوتاه و گرم شدن در کنار آتش‌های برافروخته شده کنار جاده و صرف صبحانه در یکی از موب‌های کوچک، نزدیک ظهر به ساختمان بزرگ مدینه العباس که مربوط به عتبه مقدسه حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام است، رسیدیم.^۸ حدود یک ساعت به اذان ظهر باقی مانده بود، ولی دوستان همگی متحدالقول شدند که همین جا مقداری استراحت کنیم و نماز را بخوانیم و بعد به حرکت ادامه دهیم.

وقتی وارد حیات بسیار بزرگ این مکان مقدس شدیم، دیدیم که در محوطه بزرگ بیرون مسجد صندلی‌ها و میزهای پذیرایی زیادی آماده شده و عده زیادی از زائران از راه رسیده، روی آنها مستقر شده و مشغول خوردن نهار بودند. کنار آن میز و صندلی‌ها را هم موکت کرده بودند تا بقیه زوار روی آنها پذیرایی شوند. ما هم در کنار زائران دیگر مستقر شدیم. آقای قدیانی گفت: تا غذا را بیاورند، من می‌روم ببینم آیا لباس شویی و حمام مناسب وجود دارد یا نه؟ ایشان رفت و پس از چند دقیقه غذای نذری حضرت ابوالفضل علیه السلام را آوردن.

نزدیک اذان که شد، سریع به طرف مسجد رفتیم و نماز را با جماعت خواندیم. پس از نماز، جناب قدیانی را دیدم که کنار مسجد ایستاده و عمامه خود را که شسته بود، خشک می کرد. می گفت: ماشین لباس شویی شلوغ بود و من عمامه و پیراهنم را با دست شستم. پس از استراحتی مختصر، آماده حرکت شدیم. حاج آقا علوی گفت: اگر زود راه بیفتیم، عصر به کربلا می رسیم و معلوم نیست در کربلا شب جای مناسب گیرمان بیاید؛ چون کربلا بسیار شلوغ است و قطعاً جا پیدا نخواهیم کرد. لذا مردّد بودیم و بعضی دوستان پیشنهاد می کردند که شب را در همین جا بمانیم. آقای محمودی فر گفت: من باید فردا، روز اربعین قبل از ظهر و پس از زیارت اربعین به ایران بروم، چون کار دارم و آقای قدیانی هم چون بلیط هواپیما برای روز چهارشنبه (روز بعد از اربعین) داشت، مردّد بود که اگر شب بماند و بعد برود، آیا به هواپیما می رسد یا نه؟ لذا ایشان و آقای محمودی فر درباره رفتن به کربلا استخاره کردند و قرار بر این شد که این دو بزرگوار حرکت کنند و شب به کربلا برسند و من و آقای علوی در همین شهرک بمانیم و استراحت کنیم تا شاید دو نفر از بستگان ایشان که در راه از ما جدا شده بودند، برسند.

به طرف ساختمان های شهرک حرکت کردیم و از مسئولین مربوطه درباره محل اقامت در شب پرسیدیم. گفتند: چهار یا پنج ساختمان که دارای اتاق و سرویس های دستشویی و حمام و غیره بوده پر شده و برای شب جا نداریم، ولی سه چادر بزرگ هست که جا دارند و می توانید از آنها استفاده کنید. وارد یکی از چادرهای بزرگ شدیم و دیدیم عده ای در حال استراحتند. ما هم حدود یک ساعت استراحت کردیم و پس از استراحت، با مشورت به این نتیجه رسیدیم که به طرف کربلا حرکت کنیم. لذا حدود چهارونیم بعد از ظهر به سوی کربلا به راه افتادیم و پس از حدود یک ساعت پیاده روی به سه راهی کربلا رسیدیم و با توصیه جناب علوی که جاده سمت راست نزدیک تر است، از سمت راست جاده به راه ادامه دادیم. پس از دقایقی اذان مغرب گفته شد و نماز جماعت در کنار یکی از موکب ها برپا شد و پس از نماز مغرب و عشاء دوباره حرکت کردیم.

پس از حدود یک ربع پیاده روی احساس کردم که جناب آقای علوی خسته است. به ایشان پیشنهاد استراحت و نوشیدن چای عراقی کردم که پذیرفت و روی صندلی های کنار

جاده نشستیم. فوراً یکی از خادمان موکب‌ها چای آورد و نوشیدیم و در حالت رفع خستگی بودیم که دیدیم جاده خلوت شده و بیشتر زائران در چادرها یا ساختمان‌های حسینیه‌ها مستقر شده‌اند. لذا به آقای میان‌سالی که جلوی یک موکب راه می‌رفت، گفتیم: آیا در چادر شما جا برای استراحت هست؟ ایشان با استقبال از ما گفت: شما چند دقیقه تأمل کنید تا برای استراحت به منزل من برویم و ما هم دعوت او را پذیرفتیم.

به طرف سه‌راهی کربلا برگشتیم و با هماهنگی تلفنی، ایشان با ماشین وانت بزرگی سر رسید و زائران را سوار پشت وانت کرد و خودش هم همان‌جا سوار شد و به رسم احترام، ما را کنار راننده نشان داد و به طرف منزل ایشان حرکت کردیم. می‌گفت: منزلش در غرب کربلا و نزدیک منطقه حرّ ریاحی است. جلوی منزل او که در منطقه‌ای تقریباً مستضعف‌نشین بود، پیاده شدیم و ایشان ما را به اطاق کوچکی که با پرچم‌های سلام بر حسین علیه السلام مزین شده بود، راهنمایی کرد. وقتی از ایشان پرسیدیم که خانواده و فرزندان کجا هستند، گفت: همه در چادر و موکب هستند و شب را در آن‌جا خواهند ماند و به منزل نمی‌آیند و در خانه کسی نیست. همه مردم کربلا، این شبها مهمان زائر دارند.

صبح پس از صرف صبحانه‌ای مفصل آماده حرکت شدیم. صاحبخانه یعنی ابو‌حسین به راننده‌ای که دیشب ما را رساند، سفارش کرده بود که صبح بیاید و ما را تا نزدیک آخرین پست ایست‌وبازرسی که از طرف حرم وجود دارد و ماشین‌ها از آن‌جا به بعد دیگر اجازه عبور ندارند و مردم در آن‌جا بازرسی می‌شوند، برساند. حدود ساعت هشت صبح در خانه ابو‌حسین با ایشان و فرزندش حسن آقا و آقا سید چند عکس یادگاری گرفتیم و از پدر و پسر خداحافظی کرده و با راننده حرکت کردیم.

در مقصد از ماشین پیاده شدیم و از راننده خداحافظی کرده و پیاده از بازرسی اول گذشتیم و همانند زائران کربلایی و غیر کربلایی دیگر که روانه حرم بودند، با شوق و ذوق به سوی حرم حرکت کردیم. آقای علوی می‌گفت: رسم همه مردم کربلا هم این است که روز اربعین همه برای زیارت پیاده به حرم مشرف می‌شوند.

مقداری که رفتیم، از ایست‌وبازرسی دوم هم گذشتیم و پس از حدود نیم ساعت نزدیک حرم رسیدیم و در اواسط خیابان شهدا یکی از دوستانی که در مکتبه امام حسن علیه السلام در نجف

هم اطاق ما بود را ملاقات کردیم. پس از سلام و احوال‌پرسی گفت جا گرفته‌اید؟ گفتیم نه، ما تازه وارد کربلا شده‌ایم و فعلاً قصد داریم برای زیارت به حرم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام مشرف بشویم. ایشان گفت: ما در همین خیابان شهدا با دوستانی که در نجف با هم بودیم، در یک حسینیه مستقر شده‌ایم که هنوز جا دارد. لذا شما هم بیایید به همین حسینیه تا کمی استراحت کنید و وسایلتان را بگذارید و بعد برای زیارت بروید.

با توجه به اصرار ایشان، به طرف حسینیه مورد نظر حرکت کردیم و پس از ده دقیقه به آن‌جا رسیدیم. ساختمانش جدید الاحداث و نیمه‌کاره بود و حتی سرویش بهداشتی هم نداشت؛ لذا پس از استقرار و گذاشتن وسایل، برای تجدید وضو به حسینیه نجفی‌ها که در چند قدمی آن بود رفتیم که بسیار بزرگ بود و امکانات خوبی داشت. سپس به سوی حرم مطهر سالار شهیدان حرکت کردیم و به لطف خدا با سلامتی و راحتی وارد صحن سرپوشیده شدیم و زیارت اربعین و باقی اعمال را در همان صحن مطهر به‌جا آوردیم. در قم که بودیم، یکی از بزرگان به من گفت بعید است بتوانید به داخل صحن و حرم بروید؛ لذا از راه دور زیارتنامه بخوانید و برگردید. صحن پر از جمعیت بود، ولی پس از خواندن زیارتنامه برای اظهار ارادت بیشتر و متبرک شدن، به طرف رواق‌ها و ضریح مطهر حرکت کردیم و تا ضریح مطهر حبیب بن مظاهر رفتیم، ولی از آن‌جا به طرف ضریح مطهر حضرت، بسیار شلوغ و فشار جمعیت فوق العاده بود. لذا به صحن سرپوشیده برگشتیم و مقداری دعا و قرآن خوانده و نزدیک ظهر بیرون آمدیم.

به سبب کثرت جمعیت، جا برای نماز خواندن پیدا نکردیم و به طرف بعثه مقام معظم رهبری (دامت برکاته) حرکت کردیم. بعضی از دوستان بعثه و دوستان قمی و حاج آقای اسکندری مسئول بعثه را در آن‌جا ملاقات کردیم و نماز جماعت ظهر و عصر را در سالن نسبتاً بزرگ بعثه، به امامت جناب آقای اسکندری خواندیم. پس از نماز به اصرار ایشان ناهار را در بعثه خوردیم و سپس برای زیارت حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مشرف شدیم که آن‌جا هم بسیار شلوغ بود و نتوانستیم زیر گنبد آن حضرت برویم. پس به حسینیه برگشتیم و پس از کمی استراحت و خواندن نماز مغرب و عشاء به طرف حرم مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام حرکت کردیم. در بین راه از یکی از ایستگاه‌های صلواتی غذا گرفتیم و شام مختصری خوردیم و به حرم مشرف شدیم.

پس از زیارت، به حسینیه برگشتیم و استراحت کردیم و ساعت سه نیمه شب بیدار شدیم و به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و سپس به حرم امام حسین علیه السلام رفته و پس از زیارت و وداع با آن حضرت، به حسینیه بازگشتیم. در کنار حسینیه یک چادر بزرگ و ایستگاه صلواتی مستقر بود که ناهار و شام و صبحانه می داد و ما هم با استقبال خدمت گزاران روبه رو شدیم و سپس عازم کاظمین شدیم تا به زیارت قبر مطهر امام موسی بن جعفر و امام جواد علیه السلام مشرف شویم.

حرکت به سوی کاظمین

پس از حدود یک ساعت پیاده روی و خروج از شهر کربلا، سوار اتوبوسی شدیم که ما را به نزدیک قبر عون بن عبدالله پسرانند. بعد از صرف نهار در یک ایستگاه صلواتی، نماز ظهر و عصر را به جماعت خواندیم و پس از نماز دوباره مقداری پیاده روی کردیم و دیدیم مردم به هر وسیله ای که گیرشان می آید، اعم از ماشین سواری، وانت بار، تریلی و حتی ماشین های بزرگ ارتش، سوار می شوند تا آنها را به ایستگاه قطاری که به کاظمین می رود یا ماشین های دیگر برسانند. حتی بعضی از سربازان جلوی ماشین های خالی را می گرفتند و مردم را سوار می کردند. من هم نزدیکی از سربازان رفتم و گفتم که به ما هم کمک کند تا ماشین پیدا کنیم. اتفاقاً ماشینی آمد و ایشان با او صحبت کرد که ما را هم همراه زائران دیگر به کاظمین برساند و نفری ده هزار دینار عراقی (حدود بیست و پنج هزار تومان) بگیرد. راننده ون می گفت: از این جا حدود صد و بیست کیلومتر تا کاظمین است. ما هم سوار شدیم و حرکت کردیم.

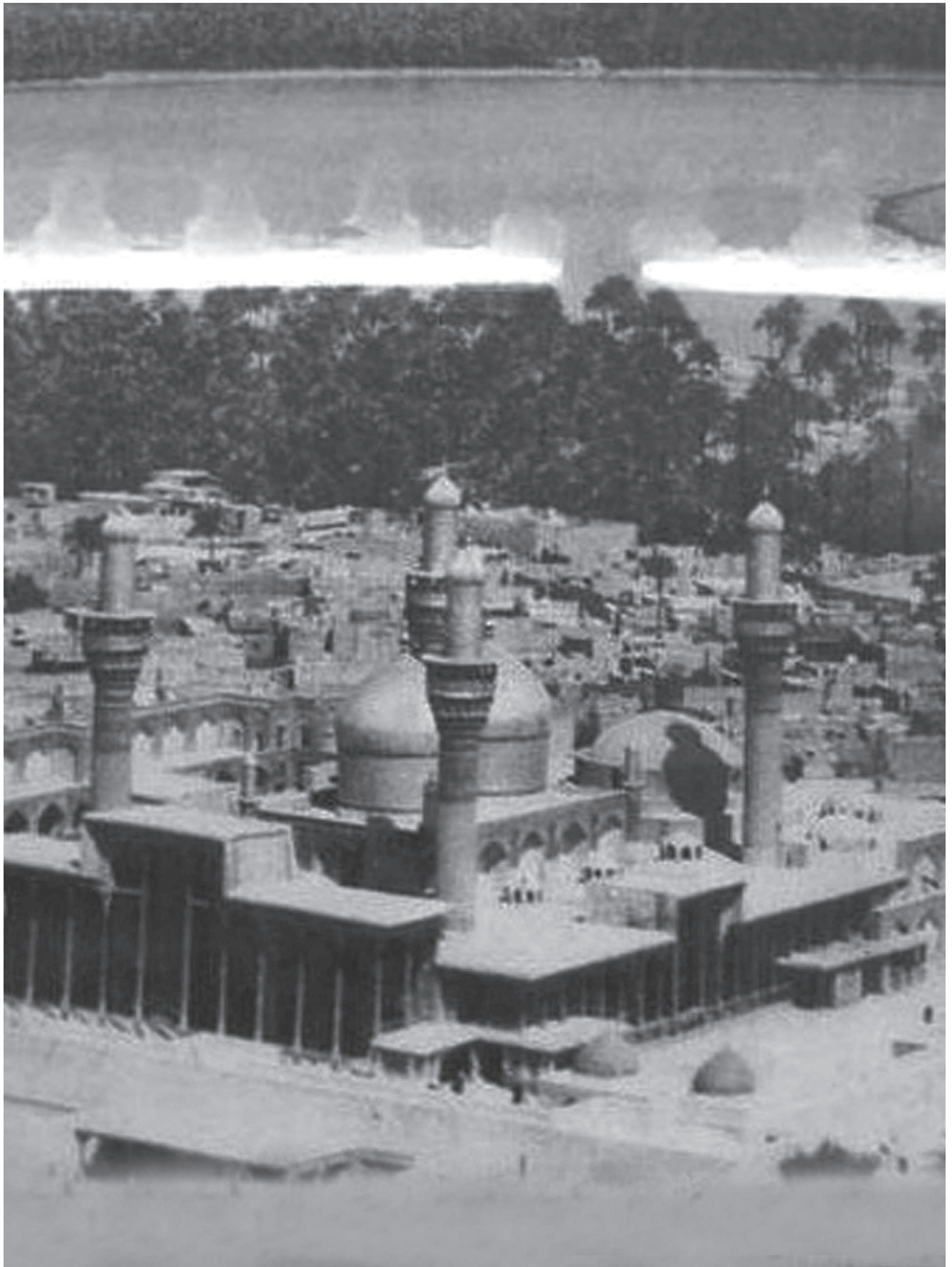
حدود ساعت ۴/۵ عصر به بغداد رسیدیم و راننده که هنگام سوار شدن قرار بود ما را در بغداد پیاده کند، در نزدیک ترین چهارراه به کاظمین ما را پیاده کرد و ما هم به سرعت تاکسی گرفتیم و نزدیک مغرب به نزدیک حرم مطهر دو امام بزرگوار رسیدیم و پس از گذشتن از ایست و بازرسی به مسجدی که نزدیک حرم بود، رفتیم و همان جا نماز جماعت را خواندیم و بعد به طرف حرم مطهر حرکت کردیم و پس از تحویل ساک و کفش ها و موبایل ها از باب المراد وارد حرم مطهر شدیم. پس از زیارت، به مهمان خانه جوادین علیه السلام که زیرزمینی بسیار بزرگ در کنار حرم مطهر بود، وارد شدیم تا برای استراحت جا بگیریم. به

محض ورود، دیدیم همه جای زیرزمین مملو از جمعیت است. در کنار یکی از فرش‌ها که پیرمردی ایرانی در حال استراحت بود، نشستیم و آقای علوی رفت تا بستگان خود را که در صحن مطهر با آنها قرار گذاشته بود، پیدا کند.

صبح حدود ساعت چهار بیدار شدیم و پس از تجدید وضو در وضوخانه بسیار بزرگ و تمیز حرم مطهر، عازم زیارت شدیم، اما دیدیم درب زیرزمین قفل است و نگهبان جوانی که آن‌جا بود، معلوم نیست کجاست. پس از چند دقیقه معطلی که عده زیادی جلوی درب برای خروج صف کشیده بودند، بعضی از زوار درب‌های خروجی را که به شکل نرده‌های ساده‌ای بود، با باز کردن کشوهای وسط آنها باز کردند و به طرف حرم مطهر رفتیم. پس از زیارت و توفیق بوسیدن ضریح و خواندن نماز جماعت صبح در صحن مطهر، حدود ساعت ۶/۵ به طرف گاراژ معروف به گاراژ سید محمد حرکت کردیم و به محض ورود به گاراژ، با یک ماشین ون قرار گذاشتیم تا ما و دوستان دیگر ایرانی را در ازای نفری پانزده هزار دینار به مرز مهران ببرد.

حدود ساعت ۷/۵ از گاراژ خارج شدیم و به سمت مرز مهران حرکت کردیم و حدود ساعت ده و نیم به مرز رسیدیم و آن‌جا هم در ایستگاه صلواتی که توسط شهرداری مهران برپا شده بود، پذیرایی شدیم. همان‌جا بستگان آقای علوی که عازم تهران بودند، از ما خداحافظی کرده و رفتند تا با اتوبوس به تهران بروند. ما هم به محوطه بیرون ساختمان بزرگ مرزبانی مهران آمدیم تا وسیله‌ای برای رفتن به قم پیدا کنیم.

ما هم سرانجام ساعت ۱۲/۵ ظهر به وسیله اتوموبیل کرایه‌ای از مرز حرکت کردیم. نماز جماعت را در مسجدی بیرون شهر مهران خواندیم و حدود ساعت ۱۰/۵ شب به قم رسیدیم.



پی‌نوشت‌ها:

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ح ۱۰.
۲. «موکب» به ایستگاه‌های صلواتی گفته می‌شود که در اکثر ساعات شبانه‌روز از مردم، به‌ویژه در مناسبت‌های خاص با غذا و چای و ... پذیرایی می‌کنند و با این‌که هنوز یک هفته به اربعین مانده بود، ولی ایستگاه‌ها فعال و آماده خدمت‌گزاری شده بودند.
۳. جای ترش، از لیموی عمانی سیاه تهیه می‌شود و به آن «حامض» می‌گویند. آنها پس از خرد کردن لیمو و کندن پوست و درآوردن هسته، آن را در کتری‌های بزرگ دم کرده و با شکر شیرین می‌کنند که بسیار گواراست.
۴. این حسینه بزرگ متعلق به آیت‌الله سید محمدسعید حکیم بود.
۵. این شعارها در تابلوهای بسیار بزرگ و زیبایی مثل هم در بسیاری جاها به چشم می‌خورد.
۶. این شعار همراه عکس شهید آیت‌الله سید محمدباقر حکیم و حجة الاسلام سید عزیز حکیم بود.
۷. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۴۲۴، ح ۳۳۹.
۸. این ساختمان در مقابل ستون ۱۲۴۰ و حدود شش کیلومتری کربلا واقع بود.